

واکاوی دلالت مقبولة عمر بن حنظله بر ولایت فقیه

علی نصرتی^۱

محمدحسن قاسمی^۲

سید ابوالقاسم حسینی زیدی^۳

چکیده

ولایت و حاکمیت فقیه و مجتهد جامع الشرایط در عصر غیبت که امتداد ولایت امامان معصوم (ع) و رسول اعظم (ص) است، از دیرباز در فقه امامیه مطرح و مورد بحث بوده و برای اثبات آن به ادله عقلی و نقلی فراوانی استناد شده که مهم‌ترین دلیل نقلی آن مقبولة عمر بن حنظله است. فقیهان امامیه در سند و دلالت مقبولة هم‌داستان نیستند؛ بسیاری از عالمان روایت را به لحاظ سند معتبر دانسته و آن را مقبولة تلقی کرده‌اند، ولی گروهی تعدادی از رجال سند را ضعیف شمرده و مقبولة بودن آن را نیز انکار کرده‌اند. اصل دلالت روایت بر ولایت فقیه نزد آنان، مسلم ولی گستره ولایتی که از روایت فهمیده می‌شود مورد اختلاف است. اقوال مربوط به مقصود روایت را می‌توان در چهار دیدگاه خلاصه کرد: ۱. نصب فقیه به عنوان قاضی تحکیم؛ ۲. جعل منصب قضاء برای فقیه؛ ۳. ثبوت همه اختیارات قاضیان زمان ائمه (ع) برای فقیه و ۴. تفویض ولایت مطلقه به فقیه. این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی دیدگاه اندیشمندان فقه را درباره سند و دلالت مقبولة عمر بن حنظله بررسی کرده و بدین

۱. استادیار گروه فقه و مبانی حقوق، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، مشهد، ایران (نویسنده مسئول)

nosratiali55@gmail.com

۲. استادیار گروه فقه و مبانی حقوق، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، مشهد، ایران ghasemi@razavi.ac.ir

۳. استادیار گروه فقه و مبانی حقوق، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، مشهد، ایران

abolghasem.6558@yahoo.com

نتیجه رسیده است که همه رجال سند ثقه‌اند و تضعیف محمد بن عیسی، داود بن حصین و عمر بن حنظله از رجال سند قابل دفاع نیست و وثاقت صدور روایت را نمی‌توان انکار کرد و از بین دیدگاه‌های رایج پیرامون دلالت روایت، دیدگاه چهارم یعنی ولایت مطلقه فقیه درست و اشکال‌های وارد شده بر آن مردود است. بنابراین، مقبوله عمر بن حنظله یکی از مهم‌ترین ادله روایی در جهت اثبات ولایت مطلقه فقیه می‌باشد.

کلیدواژه‌ها: ولایت فقیه، مقبوله عمر بن حنظله، بررسی سندی، بررسی دلالی

مقدمه

ولایت فقیه فی الجمله از مسلمات فقه امامیه است که عرصه‌های آن را می‌توان در باب‌های مختلف فقهی ردیابی کرد (رک: قاسمی، ۱۳۸۴: ۲۱) ولی گستره آن مورد اختلاف است. برخی ولایت فقیه را به مواردی مانند صدور فتوا در مسائل شرعی، قضاوت و امور حسبیه محدود کرده‌اند (خویی، ۱۴۱۸: ۱/۳۶۰) و گروهی آن را بسیار گسترده می‌دانند و براین باورند که همه اختیاراتی که امام معصوم (ع) برای اداره جامعه اسلامی دارد در عصر غیبت به ولی فقیه تفویض شده است (نراقی، ۱۴۱۷: ۵۳۶؛ خمینی (ج)، ۱۴۱۰: ۲/۴۸۸).

فقیهان برای اثبات ولایت فقیه به ادله عقلی و نقلی فراوانی استدلال کرده‌اند (رک: خمینی (ج)، ۱۴۱: ۲/۴۸۸-۴۶۰؛ منتظری، ۱۴۰۸: ۱/۴۵۶ - ۴۲۶) مقبوله عمر بن حنظله یکی از ادله نقلی ولایت فقیه است که در طول تاریخ جهت اثبات برخی مناصب فقیه مورد استناد فقهای امامیه بوده (حلبی، ۱۴۰۳: ۴۲۵؛ حلی، ۱۴۱۰: ۳/۵۴۰؛ حلی، ۱۴۱۴: ۹/۴۴۷؛ حلی، ۱۴۰۴: ۱/۵۹۶؛ ابن فهد حلی، ۱۴۰۷: ۲/۳۲۸؛ کرکی، ۱۴۰۸: ۲/۳۷۷؛ عاملی، ۱۴۱۶: ۳/۱۰۹؛ اردبیلی، ۱۴۰۳: ۹/۱۲؛ سبزواری، ۱۴۲۳: ۲/۶۶۱؛ فاضل هندی، ۱۴۱۶: ۱۰/۶؛ قمی، ۱۴۱۷: ۲/۲۸؛ نراقی، ۱۴۱۹: ۱۷/۱۸؛ نجفی،

۱۳۶۵: ۳۲/۴۰؛ انصاری، ۱۴۱۵: ۵۵۲/۳) و دیدگاه‌های گوناگونی در ارتباط با دلالت مقبوله بر ولایت فقیه ارائه شده است.

این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی دیدگاه اندیشمندان فقه را درباره سند و دلالت مقبوله عمر بن حنظله بررسی می‌کند. در این راستا، نخست مقبوله عمر بن حنظله را بیان کرده سپس سند و دلالت آن را بررسی می‌نماییم.

۱. مقبوله عمر بن حنظله

مشایخ ثلاثه، مقبوله عمر بن حنظله را نقل کرده‌اند (کلینی، ۱۳۶۷: ۶۸/۱-۶۷ و ۴۱۲/۷؛ شیخ صدوق، ۱۴۱۳: ۸-۱۱/۳؛ شیخ طوسی، ۱۳۶۵: ۲۱۸/۶ و ۳۰۳-۳۰۱). صدر مقبوله که در بحث ولایت فقیه مورد استناد عالمان واقع شده، طبق نقل کافی این‌گونه است:

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ صَفْوَانَ عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْخَصَّيْنِ عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ قَالَ: از امام صادق (ع) پرسیدم: دو نفر از شیعیان درباره دین یا ارث اختلاف کنند، نزد سلطان یا قاضیان به محاکمه روند، آیا این کار حلال است؟ حضرت فرمود: هر کس به طاغوت رجوع کند و به نفع او حکم نماید آنچه که از این راه به دست می‌آورد حرام است، اگرچه حق با او باشد؛ چراکه این مال را از راه حکم طاغوت به دست آورده، درحالی که خداوند فرمان داده که به طاغوت کافر شوید. عرض کردم: پس چه کنند؟ حضرت فرمود: نگاه کنید در میان خودتان، کسی که حدیث ما را روایت کند و در حلال و حرام ما نظر دارد و احکام ما را می‌شناسد، به حکمیت او رضایت دهید که من او را حاکم بر شما قرار دادم، پس هنگامی که به حکم ما فرمان دهد و شخصی از او نپذیرد، حکم خداوند را سبک شمرده و انکار بر ما نموده و هر کس که چنین کند بر خداوند انکار کرده که به منزله شرک به او می‌باشد» (کلینی، ۱۳۶۷: ۴۱۲/۷).

۲. بررسی سند مقبوله

مقبوله عمر بن حنظله به سه طریق روایت شده که اندکی با یکدیگر تفاوت دارند، شیخ کلینی در کافی به یک طریق و شیخ طوسی در تهذیب به دو طریق آن را نقل کرده است.

طریق اول از تهذیب: محمد بن یحیی عن محمد بن الحسن بن مشمون عن محمد بن عیسی عن صفوان عن داود بن الحصین عن عمر بن حنظله (شیخ طوسی، ۱۳۶۵: ۲۱۸/۶).

این سند ضعیف است؛ چون علمای رجال محمد بن حسن بن مشمون را تضعیف کرده‌اند؛ نجاشی در مورد او می‌گوید: «محمد بن حسن بن مشمون، کنیه‌اش ابوجعفر و بغدادی است، واقفی بوده سپس غلو کرده و بسیار ضعیف و فاسد المذهب بوده و احادیث وقف به او نسبت داده شده است» (نجاشی، ۱۴۱۶: ۳۳۵).

شیخ طوسی او را از اصحاب امام جواد (ع) (شیخ طوسی، ۳۷۹/۱۴۱۵)، امام هادی (ع) (همان، ۳۹۱) و امام حسن عسکری (ع) (شمرده و نسبت غلو نیز به او داده است (همان، ۴۰۲). ابن غضائری نیز او را شخص ضعیفی دانسته که نباید به وی و نوشته‌هایش و آنچه به او نسبت داده می‌شود، توجهی کرد (خویی، ۱۴۱۳: ۲۳۶/۱۶).

بنابراین، روایت با طریق ذکر شده به خاطر محمد بن حسن بن مشمون حجت نمی‌باشد؛ افزون بر این، نسبت به بعضی دیگر از راویان سند حدیث بحث‌هایی وجود دارد که در ذیل طریق دوم و سوم خواهد آمد.

طریق دوم از تهذیب: عنه (محمد بن علی بن محبوب) عن محمد بن عیسی عن صفوان عن داود بن حصین عن عمر بن حنظله (طوسی، ۱۳۶۵: ۳۰۱/۶).

طریق سوم از کافی: محمد بن یحیی عن محمد بن حسین عن محمد بن عیسی عن صفوان بن یحیی عن داود بن حصین عن عمر بن حنظله (کلینی، ۱۳۶۷: ۶۷/۱ و ۴۱۲/۷).

راویان طریق دوم و سوم همگی توثیق شده‌اند به جز محمد بن عیسی و داود بن حصین و عمر بن حنظله که علمای رجال نسبت به وثاقت آنها متفق نیستند و لذا وثاقت هر یک از آنان را بررسی می‌کنیم.

۱-۲. بررسی وثاقت محمد بن عیسی

نجاشی با عبارت «جلیل فی اصحابنا، ثقة، عین، کثیر الروایة، حسن التصانیف» او را توثیق کرده است و از کشی نقل می‌کند که فضل بن شاذان، محمد بن عیسی را دوست داشته و او را می‌ستوده و تمایل به او داشته و می‌گفته در هم‌ردیف‌هایش کسی مثل او نیست؛ اما از شیخ صدوق نقل می‌کند که استادش ابن الولید اعتقاد داشته آنچه که محمد بن عیسی از کتب یونس بن عبدالرحمن به تنهایی نقل کند نباید به آن اعتماد کرد. نجاشی پس از نقل این کلام می‌گوید: «اصحاب ما این کلام را انکار می‌کنند و می‌گویند چه کسی مانند محمد بن عیسی می‌باشد» (نجاشی، ۱۴۱۶: ۳۳۳).

شیخ طوسی در جایی که اصحاب امام رضا (ع) (طوسی، ۱۴۱۵: ۳۶۷) و امام حسن عسکری (ع) (همان، ۴۰۱) را نام می‌برد از محمد بن عیسی نیز بدون ذکر جرح یا تعدیلی یاد می‌کند؛ اما زمانی که محمد بن عیسی را از اصحاب امام هادی (ع) به شمار می‌آورد اضافه می‌کند که بنابر قول قمیین ضعیف است (همان، ۳۹۱) و همین‌طور پس از ذکر محمد بن عیسی در قسمت کسانی که از ائمه (ع) نقل حدیث نکرده‌اند با کلمه «ضعیف» اشاره به ضعف او می‌کند (همان، ۴۴۸).

شیخ طوسی در کتاب الفهرست نیز او را تضعیف کرده و اضافه می‌کند: «شیخ صدوق، محمد بن عیسی را از رجال نوادر الحکمه استثنا کرده و گفته است: روایاتی را که او به تنهایی نقل کند من روایت نمی‌کنم» (طوسی، ۱۴۱۷: ۲۱۶). در جای دیگری به نقل از شیخ صدوق می‌نویسد: «استادش ابن ولید می‌گوید: همه کتاب‌های روایی یونس بن عبدالرحمان صحیح است و قابل اعتماد مگر احادیثی را که محمد بن عیسی به تنهایی از یونس نقل کرده که به آن اعتماد نشده و بر طبق آن فتوا داده نمی‌شود» (همان، ۲۶۶).

علامه حلی در خلاصه الاقول از ابن نوح نقل می‌کند که محمد بن عیسی بر ظاهر عدالت و وثاقت بوده است (حلی، ۱۴۱۷: ۴۳۱).

چنانچه ذکر شد شیخ طوسی او را تضعیف می‌کند و ابن ولید نیز روایات محمد بن عیسی از یونس را استثنا کرده است؛ همین دو امر سبب شده که بعضی از فقها به شکل کلی احادیث محمد بن عیسی را نپذیرند و بعضی تنها در احادیث منقوله محمد بن عیسی از یونس تشکیک کنند. از کسانی که در همه احادیث محمد بن عیسی تشکیک کرده‌اند یا حکم به تضعیف او داده‌اند، می‌توان به محقق حلی در معتبر اشاره کرد که پس از نقل روایتی که محمد بن عیسی در آن قرار دارد حکم به تضعیف او کرده است (حلی، ۱۳۶۴: ۲۸۹/۱)، شهید ثانی نیز در مسالک در رد حدیثی می‌گوید: «مع أنّ فی طریقها محمد بن عیسی العبیدی و هو ضعیف علی الأصح» (عاملی، ۱۴۱۶: ۴۶۲/۱۳).

بعضی از فقها در احادیثی که محمد بن عیسی از یونس نقل کرده، تشکیک کرده یا حکم به رد آن داده‌اند. علامه حلی در منتهی المطلب پس از ذکر حدیثی در رد آن می‌گوید: «این حدیث را محمد بن عیسی از یونس روایت کرده در حالی که ابن بابویه به نقل از ابن ولید گفته است که به احادیث محمد بن عیسی از یونس نباید عمل

کرد» (حلی، ۱۳۳۳/۱: ۴۳) و صاحب مدارک در رد حدیثی می‌گوید: «در طریق روایت، محمد بن عیسی وجود دارد که از یونس نقل می‌کند و این در حالی است که شیخ صدوق از استادش ابن ولید نقل کرده که آنچه که محمد بن عیسی به تنهایی از کتاب‌ها و احادیث یونس نقل می‌کند، نباید به آن عمل کرد» (عاملی، ۱۴۱۰/۳: ۳۵۰) شبیه به همین مطلب را محقق سبزواری در ذخیره المعاد آورده و به همین دلیل حکم به ضعف حدیثی از محمد بن عیسی نموده است (سبزواری، بی‌تا، ۲۴/۱).

شیخ طوسی، محمد بن عیسی را به خاطر استثنا شیخ صدوق و ابن ولید تضعیف کرده است و این مطلب از کلام شیخ طوسی در فهرست (طوسی، ۱۴۱۷: ۲۱۶) و استبصار (طوسی، ۱۳۹۰/۳: ۱۵۶) فهمیده می‌شود. وی ذیل حدیثی در استبصار می‌گوید: «در طریق حدیث، محمد بن عیسی است که از یونس نقل می‌کند و او شخص ضعیفی است چون شیخ صدوق او را از رجال نوادر الحکمه استثنا کرده و گفته است احادیثی را که او به تنهایی از یونس نقل می‌کند من روایت نمی‌کنم (طوسی، ۱۳۹۰/۳: ۱۵۶).

بنابراین، علت تضعیف شیخ استثنا ابن ولید و شیخ صدوق است؛ ولی از این استثنا تضعیف محمد بن عیسی فهمیده نمی‌شود چون استثنا چنانچه ذکر کردیم درخصوص احادیثی است که محمد بن عیسی از یونس به تنهایی نقل کرده است و این به دلیل دیگری غیر از ضعف محمد بن عیسی بوده است؛ دلیل مطلب هم این است که خود شیخ صدوق در کتاب من لایحضره الفقیه هیچ روایتی را از محمد بن عیسی از یونس نقل نمی‌کند؛ اما حدود سی و اندی روایت از محمد بن عیسی از غیر یونس در این کتاب نقل شده است؛ همین‌طور ابن ولید نیز از محمد بن عیسی از غیر یونس نقل حدیث کرده است. بنابراین، استثنا مزبور به علت ضعف محمد بن عیسی به شکل کلی نمی‌باشد، بلکه درخصوص احادیث محمد بن عیسی از یونس می‌باشد که دلیل آن هم برای ما روشن نیست (رک: خویی، ۱۴۱۳: ۱۲۲/۱۸).

پس تضعیف شیخ طوسی نسبت به محمد بن عیسی چون مبتنی بر استثنا ذکر شده می‌باشد و از این استثنا تضعیف فهمیده نمی‌شود، برای ما حجیت ندارد و از آنجا که نجاشی و فضل بن شاذان و ابن نوح حکم به وثاقت او کرده‌اند و معارضی هم نسبت به آن وجود ندارد، می‌توان حکم به وثاقت محمد بن عیسی نمود. به همین سبب بسیاری از فقها (اردبیلی، ۱۴۰۳/۲: ۴۰۰؛ قمی، ۱۴۱۸/۲: ۴۹۶؛ بحرانی، ۱۴۰۵/۱۸: ۲۳۹؛ نجفی، ۱۳۶۵: ۲۲۲/۱۰؛ حکیم، ۱۴۰۴/۶: ۴۱۴؛ خمینی (الف)، ۱۴۱۰/۱: ۱۹۶؛ همو (ب)، ۱۴۱۰/۱: ۵۰؛ خویی، ۱۴۰۷/۵: ۳۹) او را توثیق کرده و روایاتش را پذیرفته‌اند.

محقق اردبیلی در مجمع الفائده پس از نقل حدیثی می‌گوید: «در سند حدیث محمد بن عیسی وجود دارد که از یونس نقل کرده است؛ اما این ضرری به روایت نمی‌رساند» (اردبیلی، ۱۴۰۳/۲: ۴۰۰) در جای دیگری پس از نقل روایتی از محمد بن عیسی تصریح می‌کند که من اعتقاد به وثاقت او دارم (همان، ۲۵۶/۳).

صاحب حدائق نیز پس از نقل حدیثی از محمد بن عیسی که از یونس روایت کرده، حکم به صحت روایت داده و قول مخالفین را مردود شمرده است (بحرانی، ۱۴۰۵: ۲۳۹/۱۸).

۲-۲. بررسی وثاقت داود بن الحصین

نجاشی داود بن حصین را توثیق کرده است (نجاشی، ۱۴۱۶: ۱۹۵)؛ شیخ طوسی بدون ذکر جرح و تعدیلی او را از اصحاب امام صادق (ع) (طوسی، ۱۴۱۵: ۲۰۲) و امام کاظم (ع) شمرده و به او نسبت واقفیه داده است (همان، ۲۳۶). برخی از فقها مانند فاضل آبی و علامه حلی به دلیل واقفی بودن داود در روایت او خدشه کرده‌اند (آبی، ۱۴۱۰: ۴۷۷/۱؛ حلی، ۱۴۱۳: ۱۴۵/۳).

آیت الله خویی در کتاب معجم می‌گوید: «حق این است که با توجه به شهادت شیخ

طوسی و ابن عقده برواقفی بودن داود باید حکم به وقف او داد؛ اما این منافاتی با وثاقت وی ندارد و با استناد به توثیق نجاشی می‌توان وثاقت او را پذیرفت» (خویی، ۱۴۱۳: ۱۰۳/۸).

بنابراین، داود بن حصین اگرچه واقفی است ولی ثقه می‌باشد؛ به همین خاطر، بسیاری از فقها روایات وی را موثقه شمرده‌اند (اردبیلی، ۱۴۰۳: ۲۶۲/۳؛ بحرانی، ۱۴۰۵: ۳۸۱/۸؛ طباطبایی، ۱۴۰۴: ۳۸۸/۲؛ نراقی، ۱۴۱۹: ۱۹/۱۷؛ نجفی، ۱۳۶۵: ۳۲۵/۱۷؛ بحرالعلوم، ۱۴۰۳: ۱۹۰/۱؛ حکیم، ۱۴۰۴: ۵۴۶/۸). محقق اردبیلی در مجمع الفائده (اردبیلی، ۱۴۰۳: ۳۹۳/۲) و آیت الله خویی در مبانی تکمله المنهاج (خویی، بی‌تا: ۹۷/۱) روایات داود را صحیح دانسته‌اند، البته صحیح دانستن روایات داود از جانب آیت الله خویی با تصریح ایشان در کتاب معجم به واقفی بودن او (خویی، ۱۴۱۳: ۱۰۳/۸) در تضاد است.

۲-۳. بررسی وثاقت عمر بن حنظله

در کتب رجال از توثیق یا تضعیف عمر بن حنظله یادی نشده، اگرچه شیخ طوسی او را از اصحاب امام باقر (ع) (طوسی، ۱۴۲) و امام صادق (ع) (همان، ۲۵۲) به شمار آورده و همین‌طور در کتاب رجال برقی از جمله اصحاب امام صادق (ع) آمده (برقی، ۱۴۱۹: ۶۵)؛ اما هیچ‌گونه جرح و تعدیلی نسبت به او صورت نگرفته است. از همین رو، بعضی از فقها احادیث او را ضعیف شمرده‌اند (خویی، ۱۴۱۷: ۱۴۲/۲؛ همو، ۱۴۱۰: ۱۴۳؛ روحانی، ۱۴۱۴: ۲۰۴).

اگرچه عمر بن حنظله در کتاب‌های رجال توثیق نشده ولی قرائن و شواهدی بر وثاقت وی گواهی می‌دهد؛ برخی از این قرائن و شواهد از این قرار است:

۱. حدیثی است از یزید بن خلیفه که به امام صادق (ع) عرض می‌کند که عمر بن

حنظله روایتی از شما نقل کرده است؛ حضرت می‌فرمایند: «او بر ما دروغ نمی‌بندد» (کلینی، ۱۳۶۷: ۲۷۵/۳). این حدیث بروثاقت عمر بن حنظله دلالت می‌کند؛ اما اشکالی که وجود دارد این است که یزید بن خلیفه نیز در کتب رجال جرح و تعدیل نشده است؛ ولی از آنجا که صفوان بن یحیی از یزید بن خلیفه روایت می‌کند و صفوان هم تنها از ثقات نقل می‌کند، می‌توان به وثاقت یزید بن خلیفه حکم داد و در نتیجه از این حیث بروثاقت عمر بن حنظله بهره برد (نوری، ۱۴۱۶: ۴۰/۵؛ صدر، بی‌تا: ۳۳۴/۳).

۲. توثیق شهید ثانی (عاملی، ۱۴۰۸: ۱۳۱) که برخی آن را دلیل بروثاقت عمر بن حنظله دانسته‌اند (خمینی، ۱۴۱۸: ۳۲؛ روحانی، ۱۴۱۴: ۲۶/۲۵).

۳. بزرگانی از اصحاب ائمه (ع) از او نقل حدیث کرده‌اند که می‌توان به زرارۀ بن اعین، ابن ابی عمیر، عبدالله بن مسکان، عبدالله بن بکیر، هشام بن سالم و اسماعیل بن جابر جعفری اشاره کرد (نوری، ۱۴۱۶: ۳۹/۵؛ حکیم، ۱۴۱۵: ۱۶۹).

۴. یکی از راویان عمر بن حنظله، صفوان بن یحیی است که به نقل شیخ طوسی از جمله سه نفری است که تنها از ثقات نقل می‌کنند (حکیم، ۱۴۱۴: ۱۵۸/۶؛ حائری، ۱۴۱۵: ۲۵)؛ بنابراین مبنا باید به توثیق عمر بن حنظله حکم کرد.

۵. کثرت روایات عمر بن حنظله از ائمه و فقها نیز این روایات را مورد قبول قرار داده‌اند (نوری، ۱۴۱۶: ۴۳/۵؛ حکیم، ۱۴۱۵: ۱۶۹).

۶. روایاتی که دال بر عظمت مقام او نزد ائمه (ع) می‌کند (صفار، ۱۴۰۴: ۲۱۰/۱؛ نوری، ۱۴۱۶: ۴۵/۵؛ حکیم، ۱۴۱۵: ۱۶۹) از جمله اینکه امام صادق (ع) به او می‌فرماید: «ای عمر! مسائل سخت را بر شیعیان ما تحمیل نکنید و با آنها مدارا نمایید؛ چرا که مردم همگی نمی‌توانند آنچه را که شما می‌پذیرید تحمل نمایند» (کلینی، ۱۳۶۷: ۳۳۴/۸).

اشکالی که در این نوع احادیث وجود دارد این است که راوی تمامی آنها خود عمر بن حنظله می باشد (نوری، ۱۴۱۶: ۴۵/۵).

گرچه این دلایل هرکدام به تنهایی نمی تواند وثاقت عمر بن حنظله را اثبات کنند، اما از مجموع آنها می توان به ثقه بودن او اطمینان کرد؛ به همین جهت بعضی از فقها از روایات او به «صحیح» تعبیر نموده اند (قمی، ۱۴۱۸: ۲۶/۳؛ نجفی، ۱۳۶۵: ۱۹۲/۳۰؛ همدانی، بی تا: ۳۹۴/۲؛ خوانساری، ۱۴۰۵: ۳۰۸/۴).

۲-۴. وثاقت صدور روایت

باتوجه به آنچه که ذکر شد، می توان نتیجه گرفت که تمامی راویان حدیث ثقه بوده و حدیث موثق می باشد و لذا می توان به آن تمسک کرد. بر فرض در بعضی از راویان حدیث تشکیک شود، ولی روایت مورد قبول فقها قرار گرفته و از آن به مقبوله تعبیر کرده اند (عاملی، بی تا، ۳؛ عاملی، ۱۴۱۰: ۶۷/۳؛ کرکی، ۱۴۰۸: ۳۷۷/۲؛ بحرانی، ۱۴۰۵: ۵۰/۱؛ انصاری، ۱۴۱۸: ۵۵۷/۲؛ خمینی، ۱۴۱۸: ۲۶). همچنین بسیاری از فقها ادعا کرده اند که این حدیث مورد قبول اصحاب است (عاملی، ۱۴۱۶: ۳۴۴/۱۳؛ اردبیلی، ۱۴۰۳: ۵۴۶/۷؛ بحرانی، ۱۴۰۵: ۹۹/۱؛ حکیم، ۱۴۱۵: ۱۶۹؛ خمینی (د)، ۱۴۱۰: ۱۴۶/۳؛ روحانی، ۱۴۱۴: ۲۶/۲۵).

در بررسی های گسترده ای که در کتب فقهی انجام دادیم، کسی را نیافتیم که به علت ضعف سندی به آن تمسک نکند؛ البته بعضی فقها به ضعف بودن سند اشاره کرده اند؛ اما اتفاق به عمل و شهرت روایت را جابر آن دانسته اند (اردبیلی، ۱۴۰۳: ۵۴۶/۷؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۲۲/۲).

تنها فقیهی که مقبوله عمر بن حنظله را به علت خدشه در سند از حجیت ساقط کرده، آیت الله خویی است؛ وی در کتاب «الاجتهاد والتقلید» (خویی، ۱۴۱۰: ۱۴۳)

و «مصباح الاصول» (خویی، ۱۴۱۷: ۱۴۲/۲) به عدم حجیت آن تصریح کرده است؛ حتی در کتاب الاجتهاد و التقليد، نسبت به مقبوله بودن آن نیز تشکیک نموده (خویی، ۱۴۱۰: ۱۴۳)، ولی در کتاب «الطهاره» (خویی، ۱۴۰۷: ۹۶/۲) و مصباح الاصول (خویی، ۱۴۱۷: ۴۰۹/۲) مقبوله بودن آن را پذیرفته است.

۳. بررسی دلالت مقبوله بر ولایت فقیه

در این روایت، راوی از امام (ع) درباره دو نفر از شیعیان می پرسد که در مسأله ای با یکدیگر اختلاف کرده اند، آیا برای حل مشکل شان جایز است به والی شهر یا قاضی گماشته شده از طرف او رجوع کنند؟ امام به شدت از این کار منع می کند و از آنجاکه والی آن زمان سلطان جائز است و قاضیان گماشته شده از طرف او هم حق قضاوت ندارند، امام رجوع به آنها را رجوع به طاغوت دانسته و حکم آنان را گرچه به حق باشد مردود قلمداد می کند.

حال این سؤال پیش می آید که اگر شیعیان در اختلافات خود حق رجوع به سلاطین و قاضیان گماشته شده را نداشته باشند، پس چگونه باید مشکل خود را حل نمایند؟ راوی همین پرسش را با امام مطرح می سازد و امام در پاسخ می فرماید: به یکی از شیعیان که دارای این ویژگی ها باشد رجوع کنید: یکی اینکه راوی احادیث ما باشد، دیگر اینکه در حلال و حرام ما اندیشه کرده باشد و در آخر اینکه احکام ما را به خوبی شناخته باشد. کسی که جامع هر سه خصوصیت باشد، در واقع همان فقیه است یا فقیه جامع الشرائط قدر متیقن از حدیث می باشد و بعد امام در ادامه می فرماید: به چنین شخصی رجوع کنید؛ چراکه من او را حاکم بر شما قرار دادم.

کسانی که برای اثبات ولایت فقیه به این حدیث استناد کرده اند، به جمله «فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا» استدلال کرده اند؛ بدین صورت که حاکم اعم از قاضی است، پس شخصی که از سوی امام (ع) به عنوان حاکم منصوب می شود علاوه بر ولایت بر

قضاوت، ولایت بر شئون دیگر مردم را نیز داراست. برای روشن شدن دلالت روایت، نخست معنای لغوی حُکم را بیان کرده، سپس استعمال کلمه «حاکم» در روایات را بررسی می‌کنیم؛ آنگاه به بررسی دیدگاه‌های رایج در مسأله پرداخته و دیدگاه منتخب را بیان خواهیم نمود.

۳-۱. حکم در لغت

حکم در ریشه خود، گویا به معنای منع و جلوگیری کردن است و از همین رو، به قاضی حاکم می‌گویند؛ چون از ظلم و ستم جلوگیری می‌نماید و اگر به والی و سلطان هم حاکم گفته می‌شود، به همین لحاظ است. به لجام چهارپا نیز «حَکَمَه» می‌گویند چون راکب به وسیله آن چهارپا را از انحراف باز می‌دارد (ابن فارس، بی‌تا: ۹۱/۲). راغب اصفهانی و زبیدی در تاج العروس نیز به همین مطلب تصریح می‌کنند (راغب اصفهانی، بی‌تا: ۱۳۶؛ زبیدی، بی‌تا: ۲۵۲/۸).

بنابراین، حکم به معنای منع است و اگر برخی لغت‌شناسان «حُکم» را مستقیماً به معنای قضاوت یا حاکم را به معنای قاضی دانسته‌اند، در واقع یکی از مصادیق این واژه را بیان نموده‌اند که از این جمله جوهری در صحاح است که می‌گوید: «الحکم: مصدر قولک حکم بینهم یحکم: أی قضی» (جوهری، ۱۴۰۷: ۱۹۰۱/۵). ابن اثیر نیز در معنای حکم می‌نویسد: «الحکم: العلم والفقہ والقضاء بالعدل وهو مصدر حکم یحکم» (ابن اثیر، ۱۴۱۸: ۴۰۳/۱) و همین معنا را فیروزآبادی آورده است: «الحکم بالضم القضاء ... والحاکم منفذ الحکم» (فیروزآبادی، بی‌تا: ۹۸/۴).

از آنچه آمد، می‌توان نتیجه گرفت که حاکم به معنای مانع یعنی شخص بازدارنده است و به همین لحاظ بر قاضی، والی و سلطان می‌تواند اطلاق شود.

۳-۲. حاکم در کاربرد روایی

در احادیث کلمه حاکم هم به معنای قاضی آمده و هم در والی و سلطان استعمال شده است؛ گرچه کاربرد آن در معنای قضاوت بسیار بیشتر است. از احادیثی که در آن حاکم به معنای والی آمده، می‌توان به روایتی از امام علی (ع) اشاره کرد که پس از اینکه قومی را به صفاتی خاص می‌ستایند، می‌فرمایند: «فهم حکام علی العالمین و ملوک فی اطراف الارضین» (عبده، بی‌تا: ۱۵۴/۲) که کلمه حکام که جمع حاکم می‌باشد، به معنای سلطان استعمال شده است. همین‌طور روایت دیگری است که امیرالمؤمنین (ع) درباره افرادی که امامانی گمراه برای خود برگزیدند، می‌فرماید: «فتقربوا الی الائمة الضلالة والدعاة الی النار بالزور و البهتان فولوهم الاعمال و جعلوهم حکاما علی رقاب الناس؛ پس خود را به امامان گمراه و خوانندگان به سوی آتش به سبب زور و بهتان، نزدیک ساختند و اعمال خویش را به آنها سپردند و آنها را سلاطین مسلط بر مردم قرار دادند» (همان، ۱۸۹). در اینجا نیز حکام که جمع حاکم است و به معنای سلطان به کار رفته است.

اما احادیثی که در آنها حاکم به معنای قاضی به کار رفته، بسیار زیاد است که به عنوان مثال، می‌توان به حدیث معروف «اتقوا معاصی الله فی الخلوات فان الشاهد هو الحاکم» (همان، بی‌تا، ۷۷/۴) اشاره کرد و همین‌طور حدیثی از پیامبر (ص) که می‌فرمایند: «لاینقضی کلام شاهد الزور من یدی الحاکم حتی یتبوا مقعده من النار؛ کلام شهادت‌دهنده به دروغ در پیشگاه قاضی تمام نخواهد شد، مگر اینکه جهنم برایش مهیا خواهد بود» (کلینی، ۱۳۶۷، ۳۸۳/۷).

۳-۳. دیدگاه‌های رایج پیرامون دلالت روایت

اقوال و دیدگاه‌های پیرامون دلالت روایت را می‌توان در چهار دیدگاه خلاصه کرد:

۱.۳.۳. دیدگاه اول: نصب فقیه به عنوان قاضی تحکیم

برخی گفته‌اند، مقصود حدیث نصب فقیه به عنوان قاضی تحکیم است؛ یعنی شخصی که دو طرف دعوا او را به قضاوت بین خود انتخاب نمایند؛ بنابراین قول، فقیه به صورت کلی برای قضاوت نصب نشده، بلکه فقط در صورتی از این حق برخوردار است که دو طرف دعوا نزد او آمده و از او بخواهند که قضاوت بین آنها را به عهده بگیرد. طبق این دیدگاه، از حدیث هیچ‌گونه اختیاراتی برای فقیه اثبات نمی‌شود، حتی اختیارات یک قاضی منصوب را نیز دارا نمی‌باشد و تنها حق قضاوت در صورت رضایت دو طرف برعهده او می‌باشد (رک: حائری، ۱۴۱۵: ۳۹). دلیل این نظریه جمله «فلیرضوا به حکماً» می‌باشد که می‌گویند جمل «فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا» بعد از آن آمده است؛ لذا نصب حاکم از طرف امام مخصوص صورتی است که دو طرف رضایت به قضاوت او داشته باشند که همان قاضی تحکیم می‌شود. آیت الله خوئی نیز از طرفداران این دیدگاه هستند و براین باورند که نه تنها از مقبوله، بلکه از هیچ دلیل لفظی دیگری منصب قضاوت به صورت کلی برای فقیه اثبات نمی‌شود؛ لذا می‌فرمایند: «مورد آن ترفع است یعنی زمانی که دو نفر برای رفع نزاع و اختلاف به شخصی رجوع کنند» (خوئی، ۱۳۶۴: ۹۰/۲).

۲.۳.۳. دیدگاه دوم: جعل منصب قضا برای فقیه

عده‌ای قائل هستند، مقصود مقبوله عمر بن حنظله جعل منصب قضا برای فقیه است؛ یعنی هر فقیه‌ای از این حق برخوردار است و باید مردم برای رفع اختلاف و نزاع به فقیه رجوع کنند تا بین آنها قضاوت کند و مخصوص جایی نیست که دو طرف دعوا به حکمیت او رضایت دهند. طبق این دیدگاه، فقیه از تمامی اختیارات قاضی در محدوده قضاوت و حکم نمودن برخوردار است؛ از این رو، ولایت بر طفل و مال غایب برعهده او نبوده و حق طلب خمس و زکات را ندارد (بحرانی، ۱۴۰۵: ۵۹۲/۲۲).

سید محمدسعید حکیم نیز تصریح می‌کند، از اینکه امام فقیه را به قضاوت منصوب کرده است، نمی‌توان نتیجه گرفت که اموری مثل نصب قیم در مال صغیر را نیز عهده‌دار باشد؛ گرچه قاضیان گماشته شده از طرف سلاطین در زمان امامان این امور را نیز برعهده داشته‌اند؛ چون احتمال دارد سرپرستی این امور به علت اختیارات دیگری بوده که از سوی سلاطین به آنها تفویض می‌شده نه اینکه منصب قضاوت در شرع مقدس فی نفسه، شامل عهده‌دار شدن در این امور نیز بشود (حکیم، ۱۴۱۵: ۲۰۷).

فقیهانی مانند آقازاده‌های همدانی، سید کاظم حائری و شیخ جواد تبریزی از طرفداران دیدگاه دوم به حساب می‌آیند؛ چراکه تصریح کرده‌اند مقبوله عمر بن حنظله تنها منصب قضا را برای فقیه ثابت می‌کند و نه بیشتر (همدانی، بی تا: ۴۴۳/۲؛ حائری، ۱۴۱۵: ۴۳؛ تبریزی، ۱۴۱۱: ۳/۳).

۳.۳.۳. ثبوت همه اختیارات قاضیان زمان ائمه برای فقیه

بعضی اظهار داشته‌اند، مقبوله عمر بن حنظله علاوه بر منصب قضاوت، مناصب دیگری را که قاضیان زمان امامان برعهده داشته‌اند نیز برای فقیه ثابت می‌کند. آیت الله خوانساری این دیدگاه را به صورت احتمال در کتاب جامع المدارک آورده است (خوانساری، ۱۴۰۵: ۳/۱۰۰).

صاحب کتاب «فقه الصادق» ضمن پذیرش این قول، بعضی از مناصب را برای فقیه اثبات می‌کند؛ بدین سبب که قاضیان جائرزمان امامان صاحب این مناصب بوده‌اند و برطبق روایت مقبوله، فقیه تمامی این مناصب را دارا می‌باشد و اقامه حدود را از جمله این مناصب می‌داند. وی در این باره می‌نویسد: «مقبوله عمر بن حنظله دلالت می‌کند که هروظیفه و جایگاهی که برای قاضیان جور بوده برای حاکم شرعی (فقیه) نیز هست؛ بی شک اقامه حدود از وظایف آنان بوده پس در دوران غیبت از وظایف حاکم شرعی (فقیه) خواهد بود» (روحانی، ۱۴۱۴: ۲۹۹/۱۳). وی همین مطلب

را در ثبوت اول ماه به حکم حاکم شرع ذکر کرده و اضافه می‌کند: «فقیه به همین دلیل می‌تواند عهده‌دار ولایت بروقف‌ها، یتیمان و اشخاص دیوانه گردد» (همان، ۸/ ۲۶۶).

۴.۳.۳. دیدگاه چهارم: تفویض ولایت مطلقه به فقیه

عده‌ای برای باورند، مقبوله عمر بن حنظله علاوه بر اثبات منصب قضاوت، تمامی مناصب، وظایف و ولایت‌هایی را که یک شخص می‌تواند از جانب امام عهده‌دار شود را برای فقیه ثابت می‌کند. بنابراین قول، محدوده ولایت فقیه بسیار گسترده است و علاوه بر حل اختلافات بین افراد جامعه، فقیه می‌تواند در تمامی امور اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی دخالت کرده و دیگران باید حکم او را پذیرا باشند. بنابر این نظریه فقیه نایب امام، علی وجه العموم است. محقق کرکی (۹۴۰ ق.) از طرفداران دیدگاه چهارم است و نخستین فقیهی است که تصریح کرده این حدیث بر عمومیت ولایت فقیه دلالت دارد. وی برای باور است که جمله «فَاتَّيْ قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا» نیابت را در تمامی آنچه که قابلیت نیابت از جانب معصوم را دارد، برای فقیه ثابت می‌کند و بعد تصریح می‌کند این نیابت کلیت و عمومیت دارد (کرکی، ۱۴۰۹: ۱۴۳/۱).

شهید ثانی (۹۶۶ ق.) در بحث جواز اقامه نماز جمعه با وجود فقیه جامع الشرائط به عمومیت نیابت فقیه از معصومین استدلال کرده و دلیل عمومیت نیابت را مقبوله عمر بن حنظله دانسته است (عاملی، ۱۴۰۴: ۲۹۰).

محقق اردبیلی (۹۹۳ ق.) در اثبات ولایت فقیه بر شخص سفیه و عده‌ای دیگر پس از ذکر چند دلیل می‌فرماید: «چون فقیه جانشین و نایب امام است، گویا دلیل آن اجماع و اخباری مانند خبر عمر بن حنظله است؛ پس هرچه برای امام جایز باشد برای فقیه هم جایز است» (اردبیلی، ۱۴۰۳: ۱۶۰/۸). صاحب جواهر (۱۲۶۶ ق.) نیز بر این باور است که جمله «فَاتَّيْ قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا» ظهور در ولایت عامه فقیه

دارد (نجفی، ۱۳۶۵: ۲۱/۳۹۵). سید محمد بحر العلوم (۱۳۲۶ق.) برای عقیده است که مقبوله عمر بن حنظله دلالت دارد که در تمامی اموری که نیازمند اذن امام است، در زمان غیبت باید به فقیه رجوع شود و از او اجازه دریافت گردد (بحر العلوم، ۱۴۰۳: ۲۳۳/۳). محقق نایینی (۱۳۵۵ق.) بر این باور است که اختلاف فقها در محدوده ولایت فقیه از اینجا ناشی می شود که آیا فقیه تنها ولایتی که قضات از آن برخوردارند، برعهده دارد یا اینکه علاوه بر آن از ولایت سلاطین و حاکمان نیز بهره مند است؟ چرا که هر کدام از این دو طایفه، ولایت و وظیفه خاصی را برعهده دارند؛ قاضیان در اموری مانند حل اختلافات مردم یا اجبار بدهکار در دادن حق طلبکار یا زندانی کردن او در صورت امتناع، دخالت می کنند؛ اما ولایت سلطان و والی در امور دیگری مانند دخالت در امور مملکتی و سیاسی، گرفتن مالیات و زکات و صرف آن و مجهز کردن نیروهای نظامی می باشد. این دو نوع از ولایت با یکدیگر متفاوتند و بحث در این است که فقیه از هر دو ولایت برخوردار است یا تنها ولایت قاضیان را برعهده دارد که در صورت اثبات ولایت قسم اول برای فقیه، در واقع همان ولایت عامه برای او ثابت شده است که در کلام فقها به آن اشاره شده است. وی ادله قائلین به ولایت عامه فقیه را ذکر کرده و آنها را مردود می شمرد و تنها دلیلی را که از ایشان قبول کرده و دلالت آن را بر ولایت عامه فقیه می پذیرد، مقبوله عمر بن حنظله است (رک: نایینی، ۱۴۱۳: ۳۳۶/۲).

امام خمینی همین نظریه محقق نایینی را به صورت گسترده ای بحث کرده و ضمن آوردن شواهدی بر این نکته تأکید می کند که آنچه از حدیث مقبوله استفاده می شود، این است که فقیه علاوه بر ولایت قاضیان، از ولایت والیان و حاکمان نیز برخوردار است (خمینی (ج)، ۱۴۱۰: ۲/۴۷۸؛ همو، ۱۴۱۸: ۲۶).

۵.۳.۳. دیدگاه منتخب

از بین دیدگاه‌های چهارگانه، دیدگاه چهارم صحیح به نظر می‌رسد؛ دلیل این قول، عمومیتی است که از جمله «فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا» استفاده می‌شود؛ چراکه کلمه حاکم مطلق ذکر شده و مقید به حکومت و ولایت خاصی نشده؛ از این رو، تمامی ولایت‌هایی را که شخص می‌تواند از جانب امام عهده‌دار باشد را شامل می‌شود و ما دلیلی بر تقیید این حکومت و ولایت به ولایتی خاص مانند ولایت در قضاوت نداریم و بدون قرینه صارفه‌ای که بتواند مانع این ظهور شود، تقیید جمله «فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا» درست نمی‌باشد.

اینکه روایت قاضی تحکیم است و امام می‌فرمایند شخصی را که دارای این ویژگی‌هاست انتخاب نمایید، نمی‌تواند قرینه‌ای بر تقیید باشد؛ چراکه جمله «فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا» در مقام بیان یک حکم کلی است که امام فقیه را حاکم قرار داده است و مورد حدیث و خصوصیات آن، هیچ‌گاه نمی‌تواند موجب تخصیص حکم کلی ذکر شده در حدیث باشد و این در واقع ترجمان همان جمله معروف است که می‌گویند: «مورد مخصّص نیست» و از همین روست که کمتر کسی از فقها این قول را پذیرفته است.

از آنچه ذکر شد، اشکال اقوال دیگر نیز مشخص می‌شود؛ چراکه بنابر آن اقوال، حکومت و ولایت ذکر شده در حدیث مقید می‌شود که بیان شد دلیلی بر تقیید نداریم.

۴-۳. بیان اشکالات وارد شده بر دیدگاه منتخب و پاسخ به آن

بر دیدگاه منتخب یعنی دیدگاه چهارم اشکال‌هایی مطرح شده که آنها را ذکر کرده و پاسخ می‌دهیم.

۱۴.۳. اشکال اول

سؤال راوی در مورد چگونگی حل اختلاف بین شیعیان است که مرجع آن قاضی می‌باشد؛ علاوه بر اینکه قبل و بعد از جمله «فائتی قد جعلته علیکم حاکماً» نیز در مورد قضاوت بحث کرده است که قرینه می‌شود کلمه «حاکماً» به معنای قاضی باشد. بنابراین، فقیه تنها از ولایت قاضیان برخوردار است (حائری، ۱۴۱۵: ۴۳).

پاسخ

در ابتدای حدیث راوی می‌پرسد آیا در اختلاف بین دو نفر از شیعیان رجوع به سلطان زمان یا قاضی گماشته شده از طرف او صحیح است؟ بنابراین، صحبت از رجوع به سلطان نیز به میان آمده و جواب امام می‌تواند ناظر به رجوع به سلطان نیز باشد؛ از این رو، نمی‌توان ادعا کرد که همه بحث روایت در مورد رجوع به قاضی است (خمینی، ۱۴۱۸: ۳۰). افزون بر این، در اصول ثابت شده است که خصوصیت مورد سؤال، موجب تقیید و تخصیص حکم کلی نمی‌شود؛ جمله «فائتی قد جعلته علیکم حاکماً» مطلق است و هر ولایت و حکومتی را شامل می‌شود و اینکه بحث در مورد قضاوت است باعث تقیید این حکم کلی نمی‌شود (نایینی، ۱۴۱۳: ۲/۳۳۶؛ خمینی، ۱۴۱۸: ۲۹).

۲.۴.۳. اشکال دوم

در حدیث دیگری که به مشهوره ابن‌خدیجه معروف است، امام می‌فرمایند در اختلافات خود به شخصی از شیعیان - با خصوصیتی که امام ذکر می‌کنند - رجوع کنید و بعد اضافه می‌کند: «فائتی قد جعلته علیکم قاضیاً» (حرعاملی، ۱۴۱۴: ۲۷/۱۳۹). مستشکل می‌گوید: ذکر کلمه «قاضیاً» در این روایت قرینه است بر اینکه امام در حدیث مورد بحث، از کلمه «حاکماً» اراده «قاضیاً» کرده‌اند؛ بنابراین، فقیه

تنها ولایتی را عهده دار است که در محدوده قضاوت باشد (نایینی، ۱۴۱۳: ۲/۳۳۶).

پاسخ

مقبوله عمر بن حنظله و مشهوره ابی خدیجه هرکدام حدیثی مستقل می باشند و از این رو نمی تواند در ظهور یکدیگر تأثیر داشته باشند؛ به عبارت دیگر، اینکه امام شخصی را در یک روایت به عنوان قاضی منصوب نماید، دلیل بر این نیست که در روایت دیگری که خود یک حدیث مستقل است، امام ولایتی در محدوده قضاوت را به فرد بسپارد، بلکه می تواند ولایتی بسیار گسترده تر را به آن فرد تفویض نماید. بنابراین، ولایت تفویض شده در مقبوله می تواند دایره بسیار وسیع تری از مشهوره ابی خدیجه داشته باشد (نایینی، ۱۴۱۳: ۲/۳۳۶).

۳.۴.۳. اشکال سوم

از آنجاکه در این روایت، فقیه از جانب امام صادق (ع) به ولایت منصوب شده است، ولایت او تا زمان امامت امام صادق (ع) ادامه خواهد یافت و پس از وفات ایشان، نصب فقیه نیز باطل می گردد. از این رو، برای ولایت فقیه در زمان غیبت نمی توان به این حدیث استدلال کرد (خمینی (ج)، ۱۴۱۰: ۲/۴۸۰؛ حائری، ۱۴۱۵: ۴۰).

پاسخ

در سیره عقلا چنین است که اگر رئیس و حاکمی، افرادی را به انجام اموری منصوب نمایند، پس از فوت آن حاکم مناصب از بین نمی رود؛ گرچه رئیس و حاکم بعدی حق عزل آنها را دارد. در بحث ما هم همین طور است و با فوت امام صادق (ع) مناصب از بین نمی روند؛ مگر اینکه امامان بعدی این مناصب را منسوخ نمایند.

در مورد بحث نه تنها امامان بعدی این کار را نکرده اند، بلکه معقول نیز نمی باشد؛ چون در صورت عزل فقیهان عادل یا باید این مسئولیت به غیر از فقیهان عادل

واگذار شود، درحالی که آنها سزاوارتر به قبول این مسئولیت می باشند؛ یا باید شیعیان به حاکمان جور ارجاع شوند یا اینکه هیچ فردی عهده دار این مسئولیت نباشد که همه اینها درست نیست؛ ازاین رو منصوبان امام صادق (ع) تا ظهور امام زمان (عج) عهده دار این مناصب می باشند (خمینی (ج)، ۱۴۱۰: ۴۸۰/۲؛ حائری، ۱۴۱۵: ۴۰).

۴.۴.۳. اشکال چهارم

امام صادق (ع) در زمان خود، از اختیارات اجرایی وسیعی برخوردار نبوده اند و شیعیان نیز نه تنها مسئولیت های اجرایی نداشته، بلکه در محدودیت فزاینده ای قرار گرفته بودند؛ ازاین رو، معنا ندارد که امام به فردی از شیعیان ولایت هایی را تفویض نماید که هیچ گاه قابلیت اعمال آنها وجود نداشته باشد؛ پس ولایت واگذار شده به فقیه در مقبوله باید بسیار محدود باشد تا این اشکال به وجود نیاید (خمینی (ج)، ۱۴۱۰: ۴۸۱/۲).

پاسخ

جمله «فائى قد جعلته عليكم حاكماً» به صورت قضیه حقیقه می باشد؛ بدین معنا که هر وقت مصداق این حکم در خارج تحقق پیدا کرد، حکم نیز به وجود خواهد آمد؛ بنابراین، عدم تحقق بعضی از مصادیق دلیل بر محدود شدن حکم نمی شود. فقیهان زمان امامان از این ولایت عامه به صورت محدودتری می توانستند استفاده نمایند؛ اما این حکم را محدود نمی کنند، بلکه هر وقت این محدودیت از بین رفت و فقیهان قدرت اجرایی بیشتری پیدا کردند، به استناد همین حکم قابلیت اجرای آن را دارند. افزون بر این، بعید نیست بگوییم که در زمان امامان نیز در بعضی از مناطق شیعه نشین، گرچه به صورت مخفیانه، ولی امکان اجرای ولایت از جانب فقیهان به شکل گسترده وجود داشته است؛ چراکه دایره حکومت اسلامی بسیار وسیع بوده و تسلط حاکمان جور بر بعضی از قسمت ها کم رنگ تر بوده است.

۵۴.۳. اشکال پنجم

باتوجه به وجود امام صادق (ع) و دارابودن ولایت عامه، دیگر نیازی به واگذاری آن به فقیهان شیعه در زمان حضور نمی باشد و اگر این واگذاری مختص به زمان غیبت باشد، جواب امام مورد سؤال را - که زمان حضور است - دربر نمی گیرد و این درست نیست (منتظری، ۱۴۰۸: ۱/۴۴۶).

پاسخ

با وجود امام، باز هم نیاز به واگذاری ولایت عامه به فقها ضروری به نظر می رسد؛ چراکه همه شیعیان امکان دسترسی به امام را ندارند و مراجعه همه شیعیان به امام باعث مشکلات فراوان می شود. پس باید کسانی وجود داشته باشند که از جانب امام دارای ولایت باشند و شیعیان به آنها رجوع کنند. این مانند ولایتی است که افرادی مثل مالک اشتر و بعضی دیگر از کارگزاران امیرالمؤمنین (ع) در زمان حضور آن حضرت از آن برخوردار بودند (رک: منتظری، ۱۴۰۸: ۱/۴۴۶).

۶۴.۳. اشکال ششم

کلمه حاکم در بعضی از کتب لغویین به معنای قاضی آمده است و در آیات و روایات هم بیشتر در همین معنا به کار رفته است (حکیم، ۱۴۱۵: ۱۰۵؛ منتظری، ۱۴۰۸: ۱/۴۴۸). لذا باتوجه به این استعمالات مناسب تر آن است که در مقبوله نیز حاکم را به معنای قاضی ترجمه کنیم و بگوییم فقیه، تنها از ولایت محدود به قضاوت برخوردار است.

پاسخ

همان گونه که در بحث لغوی کلمه حاکم یادآور شدیم، حُکم در لغت به معنای منع است و اگر به قاضی و یا سلطان، حاکم گفته می شود از این جهت است که از ظلم و ستم منع می کند؛ پس حاکم به معنای قاضی نیست، بلکه قاضی یکی از مصادیق

آن است و شامل والی و سلطان نیز می‌شود. همچنین در مباحث پیشین گذشت که کلمه حاکم در روایات به معنای والی و سلطان نیز استعمال شده و کثرت استعمال آن در معنای قاضی به اندازه‌ای نیست که باعث انصراف شود. از این رو، می‌توان حکم را باتوجه به معنای لغوی آن به معنایی اعم از قاضی و سلطان ترجمه کرد که ولایت فقیه منحصر به ولایت در قضاوت نگردد و بسیار گسترده‌تر از آن باشد.

۴. نتیجه‌گیری

مقبوله عمر بن حنظله از جهت سندی موثق و معتبر است و به فرض که وثاقت سندی قابل اثبات نباشد، وثاقت صدور آن قطعی است. از نظر دلالت هم مقبوله عمر بن حنظله علاوه بر اثبات منصب قضاوت، تمامی مناصب، وظایف و ولایت‌هایی را که یک شخص می‌تواند از جانب امام عهده‌دار شود را برای فقیه ثابت می‌کند و دلالت دارد که ولایت مطلقه به فقیه جامع الشرایط تفویض شده است. در نتیجه مقبوله عمر بن حنظله را می‌توان یکی از مهم‌ترین ادله روایی در جهت اثبات ولایت مطلقه فقیه به شمار آورد.

منابع

١. ابن اثير، مبارك بن محمد، النهاية، دارالكتب العلمية، اول، ١٤١٨ق.
٢. ابن فارس، احمد، معجم مقاييس اللغة، تحقيق: عبدالسلام محمد هارون، دارالجيل، بى تا.
٣. ابن فهد حلى، احمد بن محمد اسدى، المذهب البارعى فى شرح المختصر النافع، قم، دفتر انتشارات اسلامى، اول، ١٤٠٧ق.
٤. اردبيلى، احمد، مجمع الفائدة و البرهان، قم، جامعه مدرسين حوزه علميه قم، ١٤٠٣ق.
٥. انصارى، مرتضى، الطهارة، قم، اول، ١٤١٨ق.
٦. —، كتاب المكاسب، قم، كنگره جهانى بزرگداشت شيخ اعظم انصارى، اول، ١٤١٥ق.
٧. بحر العلوم، سيد محمد، بلغة الفقيه، تحقيق: سيد محمد تقى آل بحر العلوم، قم، مكتبة الصادق، چهارم، ١٤٠٣ق.
٨. بحرانى، يوسف، الحقائق الناضرة، تحقيق: محمد تقى ايروانى، قم، دفتر انتشارات اسلامى، اول، ١٤٠٥ق.
٩. برقى، احمد بن محمد بن خالد، رجال برقى، تحقيق: جواد قيومى، قم، مؤسسه نشر اسلامى، اول، ١٤١٩ق.
١٠. تبريزى، جواد، ارشاد الطالب، قم، مؤسسه اسماعيليان، دوم، ١٤١١ق.
١١. جوهرى، اسماعيل بن حماد، الصحاح، تحقيق: احمد عبدالغفور عطار، بيروت، دارالعلم للملايين، چهارم، ١٤٠٧ق.
١٢. حائرى، سيد كاظم، القضاء فى الفقه الإسلامى، قم، مجمع الفكر الإسلامى، اول، ١٤١٥ق.
١٣. حر عاملى، محمد بن حسن، وسائل الشيعه، قم، مؤسسه آل البيت، دوم، ١٤١٤ق.
١٤. حكيم، سيد محمد سعيد، المحكم فى اصول الفقه، مؤسسة المنار، اول، ١٤١٤ق.
٥١. -----، مصباح المنهاج. التقليد، قم، مكتب السيد الحكيم، اول،

۱۴۱۵ق.

۱۶. حكيم، محسن، مستمسك العروة، قم، كتابخانه آيت الله مرعشى، دوم، ۱۴۰۴ق.
۱۷. حلبى، ابوالصلاح، الكافى فى الفقه، اصفهان، كتابخانه عمومى امام اميرالمؤمنين (ع)، اول، ۱۴۰۳ق.
۱۸. حلى، ابن ادريس، السرائر الحاوى لتحرير الفتاوى، قم، دفتر انتشارات اسلامى، دوم، ۱۴۱۰ق.
۱۹. حلى، مقداد بن عبدالله سيورى، التنقيح الرائع لمختصر الشرائع، قم، انتشارات كتابخانه آيت الله مرعشى نجفى، اول، ۱۴۰۴ق.
۲۰. حلى، حسن بن يوسف، تذكرة الفقهاء، قم، مؤسسه آل البيت (ع)، اول، ۱۴۱۴ق.
۲۱. —، خلاصة الاقوال، تحقيق جواد قيومى، مؤسسه نشر الفقاهة، اول، ۱۴۱۷ق.
۲۲. —، مختلف الشيعة، قم، مؤسسة نشر اسلامى، اول، ۱۴۱۳ق.
۲۳. —، منتهى المطلب، تبريز، ناشر: حاج احمد، ۱۳۳۳ق.
۲۴. خمينى، روح الله، الاجتهاد والتقليد، تهران، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى، اول، ۱۴۱۸ق.
۲۵. —، الطهارة، قم، مؤسسه اسماعيليان، ۱۴۱۰ق (الف).
۲۶. —، المكاسب المحرمة، قم، مؤسسه اسماعيليان، سوم، ۱۴۱۰ق (ب).
۲۷. —، البيع، قم، مؤسسه اسماعيليان، چهارم، ۱۴۱۰ق (ج).
۲۸. —، تهذيب الاصول، دارالفكر، ۱۴۱۰ق (د).
۲۹. خمينى، سيد مصطفى، ثلاث رسائل فى ولاية الفقيه، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى، اول، ۱۴۱۸ق.
۳۰. خوانسارى، احمد، جامع المدارك، تحقيق: على اكبر غفارى، قم، مكتبة الصدوق، دوم، ۱۴۰۵ق.
۳۱. خويى، سيد ابوالقاسم، موسوعة الإمام الخوئى، قم، مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئى، اول، ۱۴۱۸ق.
۳۲. —، الطهارة، قم، دارالهادى، دوم، ۱۴۰۷ق.

۳۳. —، معجم رجال الحديث، پنجم، ۱۴۱۳ق.
۳۴. —، الاجتهاد و التقليد، تقرير: غروی تبریزی، قم، دارالهادی، سوم، ۱۴۱۰ق.
۳۵. —، مبانی تکملة المنهاج، نجف، بی تا.
۳۶. —، عروة الوثقى (کتاب الصوم) مقرر: مرتضی بروجردی، قم، ناشر: لطفی، ۱۳۶۴ش.
۳۷. —، مصباح الاصول، تقرير: سيد محمد حسینی بهسودی، قم، مكتبة الداوری، پنجم، ۱۴۱۷ق.
۳۸. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ قرآن، تحقيق: نديم مرعشی، المكتبة المرتضوية، بی تا.
۳۹. روحانی، سيد محمدصادق، المسائل المستحدثة، قم، مؤسسه دارالکتب، چهارم، ۱۴۱۴ق.
۴۰. —، فقه الصادق، مؤسسه دارالکتاب، سوم، ۱۴۱۴ق.
۴۱. زبیدی، مرتضی، تاج العروس، المكتبة الحیة، بی تا.
۴۲. سبزواری، محمدباقر، ذخيرة المعاد، قم، مؤسسه آل البيت (ع)، اول، بی تا.
۴۳. —، كفاية الأحكام، قم، دفتر انتشارات اسلامی، اول، ۱۴۲۳ق.
۴۴. شيخ صدوق، محمد بن علی، من لا يحضره الفقيه، مصحح: علی اکبر غفاری، قم، دفتر انتشارات اسلامی، دوم، ۱۴۱۳ق.
۴۵. صدر، سيد محمدباقر، شرح العروة الوثقى، نجف اشرف، مطبعة الآداب، بی تا.
۴۶. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، مصحح: کوچه باغی، محسن بن عباسعلی، قم، مكتبة آيت الله المرعشي النجفي، دوم، ۱۴۰۴ق.
۴۷. طباطبائی، سيد علی، رياض المسائل، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۴ق.
۴۸. طوسی، محمد بن حسن، الاستبصار، تحقيق سيد حسن موسوی، قم، دارالکتب الإسلامية، ۱۳۹۰ق.
۴۹. —، الفهرست، تحقيق جواد قیومی، مؤسسه نشر الفقهاء، اول، ۱۴۱۷ق.
۵۰. —، تهذيب الاحكام، تحقيق سيد حسن موسوی، تهران، دارالکتب الإسلامية، چاپ چهارم، ۱۳۶۵ش.

۵۱. —، رجال طوسی، تحقیق: جواد قیومی اصفهانی، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۵ق.
۵۲. عاملی (شهید اول)، محمد بن مکی، الذکری، بی تا.
۵۳. عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی، الرعاية فی علم الدراية، تحقیق: عبدالحسین محمد علی بقال، قم، مكتبة آيت الله العظمى المرعشى النجفی، دوم، ۱۴۰۸ق.
۵۴. —، الروضة البهية، تحقیق: محمد کلانتر، قم، انتشارات داوری، اول، ۱۴۰۸ق.
۵۵. —، روض الجنان، قم، مؤسسه آل البيت (ع)، ۱۴۰۴ق.
۵۶. —، مسالك الافهام، قم، مؤسسة المعارف الإسلامية، اول، ۱۴۱۶ق.
۵۷. عاملی، محمد بن علی، مدارک الاحکام، قم، مؤسسه آل البيت (ع)، اول، ۱۴۱۰ق.
۵۸. عبده، محمد، شرح نهج البلاغه، بیروت، دارالمعرفة، بی تا.
۵۹. فاضل آبی، زین الدین حسن بن ابی طالب، كشف الرموز، تحقیق: اشتهااردی و یزدی، قم، مؤسسه نشر اسلامی، اول، ۱۴۱۰ق.
۶۰. فاضل هندی، محمد بن حسن، كشف اللثام والإبهام عن قواعد الأحكام، قم، دفتر انتشارات اسلامی، اول، ۱۴۱۶ق.
۶۱. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، قاموس المحيط، بی جا، بی نا، بی تا.
۶۲. فیض کاشانی، محسن، تحفة السنية، شارح: سید عبدالله جزایری، نسخه خطی.
۶۳. قمی، ابوالقاسم، غنائم الايام فی مسائل الحلال والحرام، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، اول، ۱۴۱۷ق.
۶۴. قمی، میرزا ابوالقاسم، غنائم الايام، تحقیق عباس تبریزیان، اول، ۱۴۱۸ق.
۶۵. کرکی، علی بن حسین، جامع المقاصد، قم، مؤسسه آل البيت (ع)، اول، ۱۴۰۸ق.
۶۶. —، رسائل الکرکی، تحقیق: محمد حسون، قم، مكتبة المرعشى، اول، ۱۴۰۹ق.
۶۷. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، دارالکتب الإسلامية، سوم، ۱۳۶۷ش.
۶۸. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، بیروت، مؤسسة الوفاء، دوم، ۱۴۰۳ق.
۶۹. محقق حلی، جعفر بن حسن، المعتمد، قم، مؤسسه سیدالشهدا، ۱۳۶۴ش.
۷۰. منتظری، حسینعلی، دراسات فی ولاية الفقيه، المركز العالمی للدراسات الإسلامية،

اول، ۱۴۰۸ق.

۷۱. نایینی، میرزا محمد حسین، المکاسب و البیع، مقرر: محمد تقی آملی، قم، انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ق.

۷۲. نجاشی، احمد بن علی، رجال نجاشی، تحقیق سید موسی شبیری زنجانی، قم، مؤسسه نشر اسلامی، پنجم، ۱۴۱۶ق.

۷۳. نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام، تحقیق: عباس قوچانی، دارالکتب الإسلامية، دوم، ۱۳۶۵ش.

۷۴. نراقی، احمد، مستند الشیعة، قم، مؤسسه آل البيت (ع)، اول، ۱۴۱۹ق.

۷۵. نراقی، مولی احمد، عوائد الايام، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ق.

۷۶. نوری، میرزا حسین، خاتمة مستدرک الوسائل، قم، مؤسسه آل البيت (ع)، اول، ۱۴۱۶ق.

۷۷. همدانی، آقارضا، مصباح الفقیه، مكتبة الصدر، بی تا.